

خواجه، متخبران اشوبکر

زکیہ نجفی

استاد راهنما: استاد طلوع برکاتی

حوزه‌ی علوم اسلامی دانشگاهیان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چکیده

پژوهش حاضر با موضوع «خوارج، متحجران آشوبگر» ابتدا توضیحاتی مختصر درباره‌ی این جریان داده، سپس به معرفی برخی سران آن، فرآیند شکل‌گیری جریان خوارج و سرانجام آن‌ها می‌پردازد. آنگاه تعدادی از شاخص‌های این جریان متحجر و خاستگاه فکری-سیاسی آنان را ذکر می‌کند.

عناوین بحث در این مقاله عبارتند از: جریان متحجر آشوبگر، سران جریان متحجر آشوبگر، فرایند شکل‌گیری جریان متحجر آشوبگر، خوارج پس از صفین، شاخص‌های جریان متحجر، خاستگاه سیاسی-فکری خوارج و نتیجه‌گیری.

کلیدواژه‌ها: امیرالمؤمنین(ع)، خوارج، تحجر، حکمیت، صفین، جریان‌شناسی خوارج، متحجران آشوبگر.

فهرست مطالب

۶	مقدمه.....
۷	جریان متحجر آشوبگر.....
۸	سران جریان متحجر آشوبگر.....
۱۱	فرایند شکل‌گیری جریان متحجر آشوبگر.....
۱۶	خوارچ پس از صفین.....
۱۹	شاخص‌های جریان متحجر.....
۲۱	خاستگاه سیاسی-فکری خوارچ.....
۲۴	نتیجه‌گیری.....
۲۵	منابع و مآخذ.....

مقدمه

بعضی از مذاهب ممکن است از نظر شعار بمیرند ولی از نظر روح زنده باشند، کما این که برعکس آن نیز ممکن است. بحث از خارجی‌گری و خوارج به عنوان یک بحث مذهبی، بحثی بدون مورد و فاقد اثر است؛ زیرا امروز چنین مذهبی در جهان وجود ندارد. اما در عین حال، بحث درباره‌ی خوارج و ماهیت کارشان برای ما و اجتماع ما آموزنده است؛ زیرا مذهب خوارج هرچند منقرض شده است اما روحا نمرده است؛ روح «خارجی‌گری» در پیکر بسیاری از ما حلول کرده است. (ر.ک مطهری: ۱۱۶) از همین رو، تصمیم گرفته شد تا تحقیقی پیرامون شناخت جریان خوارج، علل شکل‌گیری آن و به طور کلی تفکر «خارجی‌گری» به عمل آید. این نوشتار بیشتر به دنبال شناخت خوارج در بیانات امیرالمؤمنین(ع) است.

جریان متحجر آشوبگر

تحجر در لغت به معنای سنگ شدن و مانند سنگ سخت شدن آمده است و متحجر کسی است که حاضر به درک و پذیرش نوآوری‌ها نیست. (فرهنگ معین) این واژه در اصطلاح درباره‌ی انسان‌های جامد الفکر، انعطاف ناپذیر، محدود، محصور و تنگ نظر به کار رفته، و از آنجا که همه‌ی این اوصاف مولود جهل و بی‌بصیرتی و کوتاه‌فکری است، تحجر نقطه‌ی مقابل بصیرت و حکمت و فرزاندگی و دانایی قرار می‌گیرد. بنابراین متحجر کسی است که قدرت تحلیل و استنباط ندارد و از قوه‌ی برداشت صحیح از گفتار و کردار دیگران محروم است. (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۵۷) متحجران آشوبگر یکی از جریان‌های معارض اهل بیت(ع) بودند که در زمان رسول خدا(ص) به تدریج به وجود آمدند اما در زمان امیرالمؤمنین(ع) به عنوان یک جریان فکری-سیاسی به نام خوارج نمایان گردیدند. «خوارج» از ریشه «خروج» به معنای طغیان و شورش گرفته شده است. (ر.ک فرهنگ معین) این جمعیت بدین سبب خارجی خوانده شدند که از فرمان امیرالمؤمنین(ع) تمرد کردند و تمرد خود را بر یک عقیده و مسلک مذهبی مبتنی کردند. (ر.ک نوروزیان، ۱۳۸۷: ۱۴۵)

ریشه‌ی اصلی مخالفت‌های این جریان با امیر مؤمنان(ع) را می‌توان جهل و کج‌فهمی آنان در دین دانست. آنان افرادی سطحی‌نگر، التقاطی، مستبد و خشن بودند به طوری که پیروان سایر فرق را تکفیر کرده و آنان را مهدورالدم می‌دانستند. امیرالمؤمنین(ع) با توجه به خطر این جریان در گسترش التقاط فکری در جامعه، ایجاد ناامنی در میان مسلمانان و زمینه‌سازی سلطه‌ی کفر و نفاق، به مقابله با این جریان برخاستند. (ر.ک سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۸۷)

استاد شهید علامه مرتضی مطهری (رحمه الله) در صفحه ۱۰۲ کتاب «جاذبه و دافعه علی(ع)» تاریخچه این جریان را عبرت‌انگیز دانسته و در رابطه با لزوم آشنایی با این جریان می‌فرماید:

«افکار خوارج در میان سایر مسلمین ریشه دوانده و در تمام این چهارده قرن با این‌که اشخاص و افرادشان و حتی نامشان از میان رفته است ولی روحشان در کالبد مقدس‌نماها همواره وجود داشته و دارد و مزاحمی سخت برای پیشرفت اسلام و مسلمین به شمار می‌رود.»

سران جریان متحجر آشوبگر

متحجران صدر اسلام فهرست بلندی دارند اما در این مجال به برخی از مهم‌ترین شخصیت‌های آن اشاره می‌شود:

۱. شبت بن ربعی تمیمی یربوعی

او از اصحاب و راویان احادیث امام علی(ع) بود ولی پس از مدتی به خوارج پیوست. شبت فردی چند چهره بود: او زمانی مؤذن سجاح از مدعیان دروغین نبوت بود، اسلام آورد، در ایام خلافت عثمان بر او شورید و با امام علی(ع) بیعت کرد. (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۵۸) در صفین یکی از فرماندهان سپاه بود و حتی امام او را برای گفت‌وگو نزد معاویه فرستاد، او پس از حکمیت به خوارج پیوست و از سران آنان شد. پس از مدتی از آنان جدا شد و به سپاه امام پیوست و بخشی از سپاه را در نبرد نهروان فرماندهی کرد. (پورامینی، ۱۳۸۵: ۶۴) او برای امام حسین(ع) نامه نوشت و آن حضرت را به کوفه دعوت نمود. (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۵۹) شبت در قتل مسلم بن عقیل شرکت داشت و در روز عاشورا به سپاه عبیدالله پیوست و بر روی امام شمشیر کشید. پس از کشته شدن امام برای ابراز خشنودی‌اش از این حادثه مسجدی در کوفه بنا کرد. (پورامینی، ۱۳۸۵: ۶۵) او به مختار پیوست و جزء منتقمان خون سیدالشهداء شد؛ ولی پس از مدتی، از یاری مختار دست برداشت و در قتل او شرکت کرد و سرانجام در حدود سال هشتاد هجری در کوفه درگذشت. (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۵۹)

شبت از اشراف کوفه بود و همواره در زندگی اجتماعی و سیاسی فردی فعال و در عین حال بی‌ثبات بود. وی یکی از کسانی بود که اختلافات قبیله‌ای را در سپاه امام علی(ع) دامن می‌زد. (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۵۹)

۲. مسعر بن فدکی تمیمی

او از چهره‌های بانفوذ و از سران قاریان قرآن سپاه امام علی(ع) بود که حضرت در صفین او را به فرماندهی قراء کوفه و اهالی بصره منصوب کرد؛ اما پس از این‌که معاویه قرآن‌ها را بر نیزه کرد و پیشنهاد حکم قرار دادن قرآن را مطرح کرد، وی با ادامه‌ی جنگ مخالفت ورزید و حضرت را به پذیرش حکمیت وا داشت و پس از جنگ به خوارج پیوست و فرماندهی خوارج بصره را به عهده گرفت و در جنگ نهروان علیه امام علی(ع) شمشیر کشید. (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۵۹)

۳. حرقوص بن زهیر

وی از سرکردگان خوارج بود که در سازمان‌دهی جنگ نهروان نقش حساس و مهمی داشت. (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۵۹) او قبلاً از صحابی رسول خدا(ص) بود و در جنگ‌های صدر اسلام شرکت داشت (پورامینی، ۱۳۸۵: ۵۸) و از عباد به شمار می‌رفت. (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۶۰) او از نمادهای کژفهمی شمرده می‌شود

شاهدی بر این مدعا این است که به گزارش بسیاری از مورخان، حرقوص هنگام تقسیم غنائم حنین زبان به اعتراض گشود و به پیامبر(ص) گفت: عدالت کن! رسول خدا(ص) در پاسخ فرمود: وای بر تو، اگر عدالت نزد من نباشد کجا خواهد بود؟ عمر خواست او را گردن زند. رسول خدا(ص) فرمود: رهایش کنید که پیروانی خواهد داشت و همچون تیر که از کمان می‌جهد، از دین بیرون خواهد رفت. (پورامینی، ۱۳۸۵: ۵۸)

حرقوص در زمان خلافت عمر مأمور سرکوبی سپاه هرمزان در نواحی خوزستان شد و مأموریتش را پیروزمندانه به پایان رساند. در زمان عثمان در شورش بر ضد عثمان شرکت فعال داشت و از این رو اصحاب جمل درصدد دستگیری و قتل وی بودند؛ اما او به امام علی(ع) پیوست و جان سالم به در برد. (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۶۰) وی در جنگ جمل حضور یافت (پورامینی، ۱۳۸۵: ۵۹) و تا جنگ صفین در کنار امام(ع) قرار داشت، ولی پس از جنگ، به خوارج پیوست و به شدت کینه‌ی حضرت را به دل گرفت و از سران سپاه خوارج در جنگ نهروان گردید و در همان جنگ کشته شد. (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۶۰)

۴. عبدالله بن کواء

او از اصحاب و راویان امام علی(ع) بود که به خوارج پیوست. وی در میان خوارج از شخصیت‌های سرشناسی به شمار می‌آمد که با امام علی(ع) به بحث و مناظره می‌ایستاد. وقتی دوازده هزار تن در صفین از سپاه حضرت جدا شدند و به سوی حروراء رفتند، عبدالله بن کواء امامت جماعت آن‌ها را به عهده داشت، ولی برخی نقل کرده‌اند که او پس از شنیدن خطبه‌ها و ادله‌ی امام(ع)، از خوارج کناره گرفت و در جنگ نهروان شرکت نکرد. (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۶۱)

۵. عبدالله بن وهب راسبی

وی از حافظان و قاریان قرآن و اصحاب و راویان امام علی(ع) و از سران و رؤسای خوارج شمرده شده‌است که پس از ماجرای حکمیت، برخی خوارج را در منزل خود جمع کرد و از آن‌ها خواست از کوفه بیرون بروند. پس از کناره‌گیری عبدالله بن کواء، خوارج با او بیعت کردند. (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۶۱) وی از خطیبان خوارج به شمار می‌آمد و طی خطبه‌ای حماسی، خوارج را به جنگ فراخواند و از آن‌ها خواست با امام علی(ع) سخن نگویند و به سخنانش گوش ندهند. او فردی بسیار متعصب و گستاخ بود. امام علی(ع) در آغاز جنگ عبدالله بن وهب و حرقوص بن زید را به سوی خود فراخواندند، ولی آن‌ها نپذیرفتند و به آن حضرت اعلان جنگ دادند. وی در ابتدای جنگ امام علی(ع) را به مبارزه طلبید و به دست آن حضرت کشته شد. (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۶۲)

۶. زید بن حصین

وی از سران و رؤسای خوارج بود که وقتی سپاه شام قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند با اصرار زیاد امام علی(ع) را تحت فشار قرار داد تا از ادامه‌ی جنگ چشم‌پوشد، وگرنه مانند عثمان او را خواهند کشت یا تحویل معاویه خواهند داد. فشارها و تهدیدهای او و دوستانش موجب شد حضرت مالک اشتر را از ادامه‌ی جنگ بازدارند و بدین ترتیب، هنگامی که تا پیروزی فاصله‌ای نمانده بود جنگ متوقف شد و به آتش‌بس و حکمیت انجامید. (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۶۲)

۷. اشرس بن عوف شیبانی

وی از سران خوارج بصره بود و فرماندهی مقدمه‌ی سپاه پانصد نفری خوارج را که به فرماندهی مسعر بن فدکی به سوی نهروان حرکت کرده بودند بر عهده داشت و سرانجام به دست نیروهای امام علی(ع) در ربیع‌الثانی سال ۳۸ هجری کشته شد. (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۶۳)

۸. أشهب بن بشر بجلی

وی یکی از فرماندهان خوارج بود که پس از جنگ نهروان در منطقه‌ی ماسبذان بر امام علی(ع) شورید و با ۱۸۰ نفر به جنگ یاران حضرت رفت و در همان جنگ و در جمادی‌الثانی سال ۳۸ هجری به قتل رسید. (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۶۳)

۹. هلال بن علفه تیمی

او در زمان عمر در سال سیزده هجری در فتح مناطق عراق و ایران پیروزی‌هایی کسب کرد و در جنگ قادسیه، رستم فرمانده سپاه ایران را کشت. از این رو شهرت یافت و جزو خواص و متنفذان اجتماعی گردید. در زمان امام علی(ع) به خوارج پیوست و پس از جنگ نهروان، در سال ۳۸ هجری در منطقه‌ی ماسبذان بر ضد حضرت شورید. (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۶۳)

فرایند شکل‌گیری جریان متحجر آشوبگر

بعد از کشته شدن عثمان، مردم با امام علی(ع) به‌عنوان خلیفه‌ی مسلمانان بیعت کردند. مدتی نگذشت که طلحه و زبیر به بهانه‌ی زیارت خانه‌ی خدا از مدینه خارج شدند و بیعت خود را شکستند. این دو با همراه ساختن عایشه به بهانه‌ی خون‌خواهی عثمان جنگ جمل را به راه انداختند که نتیجه‌ای جز شکست برای آن‌ها نداشت. امام علی(ع) بعد از فراغت از جنگ جمل بر آن شد تا معاویه را از حکومت شام عزل کند؛ از این رو در نامه‌ای که برای او نوشت او را به بیعت با خود فراخواند و جریر بن عبدالله بجلی را برای گرفتن بیعت به نزد معاویه فرستاد. از این زمان به بعد معاویه که می‌ترسید در صورت بیعت با امام علی(ع) از مقام خود معزول شود؛ درصدد مقابله با امام علی(ع) برآمد و مسئله‌ی بیعت با امام علی(ع) را به تأخیر انداخت و با دنبال کردن بهانه‌ی جنگ جمل یعنی خون‌خواهی عثمان اختلافات جدیدی را دامن می‌زد. امام علی(ع) که وضعیت را چنین دید، چاره‌ای جز جنگ با معاویه نداشت، از این رو به بسیج سپاه برای مقابله با معاویه پرداخت. زمینه‌های بروز جنگ و اختلافات اولیه بین دو سپاه در اواخر سال ۳۶ فراهم شد و جنگ اصلی به سال ۳۷ در منطقه‌ای به نام صفین در کنار فرات در نزدیکی رقه روی داد. (باقری‌زاد گنجی، ۱۳۸۴: ۱)

در این جنگ که ۱۱۰ روز طول کشید، همواره پیروزی متعلق به امیرالمؤمنین(ع) بود. طولانی شدن این جنگ و به خصوص تلفات ۴۵ هزار نفری قوای متجاوز شام از یک طرف و پیشروی‌های همه‌جانبه‌ی قوای امیرالمؤمنین(ع) در صفوف سپاه معاویه از طرف دیگر، شامیان را بر آن داشت تا با حيله و تدبیر به آن جنگ که به طور قطع به پیروزی قطعی امیرالمؤمنین(ع) می‌انجامید، خاتمه دهند. (ر.ک بشارتی، ۱۳۹۱: ۲۸۲) از این رو، در گیرودار جنگ و در شرایطی که مالک اشتر به نزدیکی خیمه‌ی فرماندهی معاویه رسیده بود، با توصیه‌ی عمروعاص و پذیرش معاویه، قوای شام ورق‌هایی از قرآن را بر سر نیزه کردند و گفتند: «لا حکم الا لله» این حرکت موجب توقف حمله در بسیاری از جبهه‌ها شد؛ اما مالک اشتر که از یاران راستین و رهروان بابصیرت امام(ع) بود همچنان به پیش می‌تاخت. (ر.ک بشارتی، ۱۳۹۱: ۲۸۴)

او که نزدیک خیمه‌ی فرماندهی معاویه شمشیر می‌زد، به فرستاده‌ی امام(ع) گفت: آثار فتح پدید آمده، همین لحظه ظفر خواهیم یافت، توقف فرمای و مرا باز مخوان. اما زمانی که از به خطر افتادن جان امیرالمؤمنین(ع) آگاهی یافت، بازگشت و به توییح دیگران پرداخت. مالک به امام(ع) عرض کرد: «جایی که تو باشی، ما را نرسد که رأی بزنیم و مصلحتی بیندیشیم. اگر این قضیه را که می‌گویند قبول می‌کنی، تو امامی رشید و خلیفه‌ای بزرگوار؛ حکم تو را است و اگر آن را کراهیت می‌داری، شمشیر می‌زنیم و از خدای مدد و معاونت می‌خواهیم و با ایشان جنگ می‌کنیم و می‌نگریم تا حکم باری تعالی چه باشد.» (پورامینی، ۱۳۸۵: ۱۱۸)

و اینجاست که تفاوت یار با بصیرت و بی‌بصیرت نمایان می‌شود؛ مالک و آن بصیرت، ولایت‌پذیری و دشمن‌شناسی کجا و کوتاه‌فکری و کج‌اندیشی خوارج کجا؟! بسیاری از متحجران سپاه امام علی(ع) که اغلب از قراء متحجر کوفه بودند، با دیدن قرآن بر روی نیزه‌ها فریب خوردند و حضرت را وا داشتند تا حکمیت را بپذیرد. آنان بی آن‌که از خود بپرسند چرا معاویه تاکنون حکمیت قرآن را نپذیرفته و الآن که سپاه حضرت به پیروزی نهایی این‌قدر نزدیک شده دم از مذاکره می‌زند، و اساساً به چه دلیل آن وقت که امام علی(ع) او را به پذیرش حکم قرآن دعوت کرده بودند از پذیرش دعوت اجتناب کرد، از جنگ دست کشیدند. (ر.ک سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۶۴)

امام علی(ع) فریاد برآورد: بزنیید آن‌ها را! این‌ها صفحه و کاغذ قرآن را بهانه کرده، می‌خواهند در پناه لفظ و کتابت قرآن خودشان را حفظ کنند و بعد به همان روش ضد قرآنی خود ادامه دهند. کاغذ و جلد قرآن در مقابل حقیقت آن، ارزش و احترامی ندارد. حقیقت و جلوه‌ی راستین قرآن منم. این‌ها کاغذ و خط را دستاویز کرده‌اند تا حقیقت و معنی را نابود سازند. عده‌ای از نادان‌ها و مقدس‌نماهای بی‌تشخیص که جمعیت کثیری را تشکیل می‌دادند، با یکدیگر اشاره کردند که علی(ع) چه می‌گوید؟ فریاد برآوردند که با قرآن بجنگیم؟! جنگ ما به خاطر احیای قرآن است. آن‌ها هم که خود تسلیم قرآن‌اند، پس دیگر جنگ چرا؟ امام علی(ع) فرمود: من نیز می‌گویم به خاطر قرآن بجنگید، اما این‌ها با قرآن سروکار ندارند، لفظ و کتابت قرآن را وسیله‌ی حفظ جان خود قرار داده‌اند. (ر.ک مطهری: ۱۰۴) به این ترتیب بیست هزار نفر از سپاه حضرت، سلاح بر زمین گذاشتند و امیرالمؤمنین(ع) را تحت فشار شدید قرار دادند که پیشنهاد معاویه را بپذیرد. (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۶۴) امیر مؤمنان(ع) فرمودند:

«معاویه و عمرو بن عاص و ولید بن عقبه بن ابی معیط، حبیب بن مسلمه، ضحاک بن قیس و ابن ابی‌سرح و... نه حامی دین‌اند و نه قرآن. من بیش از شما آن‌ها را می‌شناسم. در کودکی آن‌ها را دیده‌ام و در بزرگی سالی با آن‌ها بوده‌ام. آن‌ها آن روز شرورترین کودکان و بعدها بدترین مردم بوده‌اند... اساساً من اولین کسی بودم که آن‌ها را به کتاب خدا دعوت کرده‌ام... اصلاً فلسفه‌ی قیام این است که آن‌ها را به پذیرش حکم قرآن وادار کنم؛ ولی به شما گفته‌ام که آن‌ها الآن می‌خواهند شما را فریب دهند و قصد عمل به قرآن ندارند.»

لیکن ظاهرنگری، کج‌فهمی و سطحی‌نگری‌شان موجب شد روشننگری‌ها و نصایح امام علی(ع) در آن‌ها کارگر نیفتد؛ به طوری که نه تنها سخنان حضرت را نپذیرفتند، بلکه آشوبی در لشکر به راه انداختند و ایشان را تهدید کردند که دعوت معاویه را بپذیر، وگرنه تو را دست بسته تحویل معاویه می‌دهیم یا با تو همان می‌کنیم که با عثمان کردیم. (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۶۵) بر نیزه کردن قرآن‌ها توسط لشکر شام نه تنها نظم و انضباط را در سپاه امام علی(ع) از بین برد و نظام فکری مردم عراق را در هم ریخت، بلکه آنان را به رویارویی با امام علی(ع) وا داشت. از این رو امام علی(ع) برای از بین بردن بی‌نظمی فکری و نظامی حکمیت را

پذیرفت؛ چون احساس کرد که با توجه به اندک بودن اهل بینش قدرت ایستادگی در برابر مخالفین را نخواهد داشت. (باقری‌زاد گنجی، ۱۳۸۴: ۵)

امام(ع) در بیان علل پذیرش حکمیت می‌فرماید:

اگر به آن دو نفر (ابو موسی و عمرو عاص) رأی به داوری داده شد، تنها برای این بود که آنچه را قرآن زنده کرد زنده سازند، و آنچه را قرآن مرده خوانند، بمیرانند، زنده کردن قرآن این است که دست وحدت به هم دهند و به آن عمل نمایند، و میراندن، از بین بردن پراکندگی و جدایی است، پس اگر قرآن ما را به سوی آنان بکشاند آنان را پیروی می‌کنیم، و اگر آنان را به سوی ما سوق داد باید اطاعت کنند. پدر مباد شما را! من شری براه نیانداخته، و شما را نسبت به سرنوشت شما نفریفته، و چیزی را بر شما مشتبه نساختم، همانا رأی مردم شما بر این قرار گرفت که دو نفر را برای داوری انتخاب کنند، ما هم از آنها پیمان گرفتیم که از قرآن تجاوز نکنند، اما افسوس که آنها عقل خویش را از دست دادند، حق را ترك کردند در حالی که آن را به خوبی می‌دیدند، چون ستمگری با هوا پرستی آنها سازگار بود با ستم همراه شدند، ما پیش از داوری ظالمانه‌شان با آنها شرط کردیم که به عدالت داوری کنند و بر اساس حق حکم نمایند، اما به آن پای بند نماندند. (تحج البلاغه، خطبه ۱۲۷: ۲۴۳)

امیرالمؤمنین(ع) با پیشنهاد حکمیت موافق نبودند چرا که آن توطئه که زیر نام حکمیت شکل می‌گرفت، فریبی بیش نبود و معلوم بود که حاصل حکمیت چیزی غیر از خلافت امیرالمؤمنین(ع) خواهد بود. (ر.ک بشارتی، ۱۳۹۱: ۲۸۵) اما وقتی متحجران آشوبگر در سپاه امام علی(ع) بحران آفریدند، حضرت به مالک اشتر دستور دادند که حمله را متوقف کند، و طرح حکمیت را پذیرفتند. بر اساس این طرح، بنا شد در موعد مقرر نمایندگان امام(ع) و معاویه انتخاب، و در منطقه‌ی دومه الجندل مذاکره را آغاز و مشخص کنند در این جنگ حق با کیست و چه کسی باید خلیفه‌ی مسلمانان باشد، و نتیجه را به مردم ابلاغ کنند. (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۶۵)

اشعث بن قیس که مردی ریاست‌طلب، مقام‌پرست و در رأس منافقین بود و برخی دیگر از سپاهیان برخلاف خواست امام مبنی بر فرستادن مالک اشتر و یا عبدالله بن عباس، به حکم بودن ابوموسی اشعری اصرار ورزیدند. ابوموسی اشعری عنصری ظاهرالصلاح، بی‌تدبیر، غیر سیاسی، زودباور و بی‌اطلاع از مسائل پشت پرده‌ی شامیان بود. چیزی که مطلوب معاویه بود؛ زیرا چنین افرادی را می‌توان به سادگی و به سرعت فریب داد. (ر.ک بشارتی، ۱۳۹۱: ۲۸۶) ابوموسی اشعری میانه‌ی خوبی با امیرالمؤمنین(ع) نداشت و کسی بود که قبلاً در جنگ جمل استاندار کوفه بود و اجازه نداده بود که مردم به حمایت از امام علی(ع) بشتابند و این عمل او موجب عزل و اخراجش از کوفه شده بود. او در جنگ صفین نیز کناره گرفت و امام(ع) را یاری نکرد. (ر.ک پورامینی، ۱۳۸۵: ۵۲ و ۵۳)

امیرالمؤمنین(ع) در نكوهش از نافرمانی کوفیان پیرامون حکمیت می‌فرماید:

ای مردم، همواره کار من با شما به دلخواه من بود تا آن که جنگ شما را ناتوان کرد، به خدا اگر جنگ کسانی را از شما گرفت و جمعی را گذاشت، برای دشمنانتان نیز کوبنده‌تر بود من دیروز فرمانده و امیر شما بودم، ولی امروز فرمانم می‌دهند، دیروز باز دارنده بودم که امروز مرا باز می‌دارند، شما زنده ماندن را دوست دارید، و من نمی‌توانم شما را به راهی که دوست ندارید اجبار کنم. (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۸: ۴۳۰)

از طرف معاویه عمروعاص که عصاره‌ی نیرنگ‌ها بود معرفی شد. عمروعاص با تعریف و تمجید از ابوموسی و احترام به او به تدریج خود را به او نزدیک کرد و با القاء افکاری مبنی بر جایز نبودن جنگ با اهل قبله و مسلمان کشی و... به ابوموسی توانست او را فریب دهد. ابوموسی که حتی با نیروهای سپاه امام(ع) هم مشورت نمی‌کرد، شدیداً تحت تأثیر چرب‌زبانی‌های عمروعاص قرار گرفت. سرانجام در روز موعود طی جلسه‌ای با حضور گزیده‌هایی از قوای کوفه و نیروهای شام، با اصرار عمروعاص، ابوموسی به منبر رفت و در بین جمع در حالی که انگشتی خود را از انگشت خارج می‌کرد، رو به جمع کرد و گفت: من همین‌گونه علی بن ابی‌طالب(ع) را از خلافت خلع کردم. بلافاصله عمروعاص گفت: من هم همین‌گونه که انگشتی خود را در دست می‌کنم، معاویه را به خلافت منصوب می‌کنم. جلسه هم بلافاصله با شور و سروصدا و فریادهای خودی‌ها و غیر خودی‌ها تمام شد. (ر.ک بشارتی، ۱۳۹۱: ۲۸۶)

امام از کوفیان در انتخاب حکم نکوهش کرده و فرمودند:

آگاه باشید که شامیان در انتخاب حکم، نزدیک‌ترین فردی را که دوست داشتند برگزیدند، و شما فردی را که از همه به ناخشنودی نزدیک‌تر بود انتخاب کردید، همانا سر و کار شما با عبد الله پسر قیس است که می‌گفت: «جنگ فتنه است بند کمان‌ها را برید و شمشیرها را در نیام کنید» اگر راست می‌گفت پس چرا بدون اجبار در جنگ شرکت کرده؟ و اگر دروغ می‌گفت پس متهم است. برای داوری. عبد الله بن عباس را رو در روی عمروعاص قرار دهید، و از فرصت مناسب استفاده کنید، و مرزهای دور دست کشور اسلامی را در دست خود نگه دارید، آیا نمی‌بینید که شهرهای شما میدان نبرد شده؟ و خانه‌های شما هدف تیرهای دشمنان قرار گرفته است. (نهج البلاغه، خطبه ۲۳۸: ۴۷۵)

امام(ع) در نکوهش از خیانت حکمین می‌فرماید:

رأی جمعیت شما در صفین یکی شد که دو مرد را به داوری برگزینند (ابو موسی اشعری، عمروعاص) و از آن دو پیمان گرفتیم که در برابر قرآن تسلیم باشند، و از آن تجاوز نکنند و زبان آن دو با قرآن و قلب‌هایشان پیرو کتاب خدا باشد. اما آنها از قرآن روی گردان شدند، حق را آشکارا می‌دیدند و ترك گفتند، که جور و ستم، خواسته دلشان، و کجی و انحراف در روش فکریشان بود. در صورتی که پیش از صدور رأی زشت و حکم جائزانه، با آنها شرط کرده بودیم که به عدل حکم کرده و به حق عمل کنند. ما به حقانیت خود ایمان داریم در حالی که آن دو از راه حق بیرون رفتند و حکمی بر خلاف حکم خدا صادر کردند. (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۷: ۳۳۹)

خوارج که به وجود آورنده‌ی این جریان بودند، رسوایی حکمیت را با چشم خود دیدند و به اشتباه خود پی بردند، اما نمی‌فهمیدند که اشتباه از کجا بوده‌است. نمی‌گفتند خطای ما در این بود که تسلیم نیرنگ معاویه و عمروعاص شدیم و جنگ را متوقف کردیم و هم نمی‌گفتند که پس از قرار حکمیت در انتخاب داور خطا کردیم، آمدند پیش امیرالمؤمنین(ع) که نفهمیدیم و تن به حکمیت دادیم، هم تو کافر گشتی هم ما، ما توبه کردیم، تو هم توبه کن. (ر.ک مطهری: ۱۰۸)

امام علی(ع) پس از پافشاری خوارج در شورشگری، به قرارگاهشان رفت و خطاب به جمع خوارج فرمود:

«آنگاه که شامیان در گرما گرم جنگ، و در لحظه‌های پیروزی ما، با حيله و نیرنگ، و مکر و فریب کاری قرآن‌ها را بر سر نیزه بلند کردند شماها نگفتید که:

«شامیان، برادران ما و هم آیین ما هستند؟ از ما می‌خواهند از خطای آنان بگذریم. و راضی به حاکمیت کتاب خدا شده‌اند، نظر ما این است که حرفشان را قبول کنیم و از آنان دست برداریم؟» اما من به شما گفتم که:

این توطئه، ظاهرش ایمان و باطن آن دشمنی و کینه توزی است، آغاز آن رحمت و پایان آن پشیمانی است، پس در همین حال به مبارزه ادامه دهید، و از راهی که در پیش گرفته‌اید منحرف نشوید، و در جنگ دندان بر دندان فشارید، و به ندای ندا دهند ای گوش ندهید، زیرا اگر پاسخ داده شوند گمراه کننده‌اند، و اگر رها گردند خوار و ذلیل شوند، که همواره چنین بود.

اما دریغ! شماها را دیدم که به خواسته‌های شامیان گردن نهادید، و حکمیت را پذیرفتید سوگند به خدا! اگر از آن سرباز می‌زدم مسئول پی آمدهای آن نبودم، و خدا گناه آن را در پرونده من نمی‌افزود.

به خدا سوگند! اگر هم حکمیت را می‌پذیرفتم به این کار سزاوار پیروی بودم زیرا قرآن با من است، از آن هنگام که یار قرآن گشتم از آن جدا نشدم.» (تحیح البلاغه، خطبه ۱۲۲: ۲۳۳)

این نتیجه هرچند مورد پذیرش امیرالمؤمنین(ع) قرار نگرفت اما سبب شد تا موقعیت اجتماعی امام علی(ع) تضعیف و موقعیت سیاسی معاویه تثبیت شد. (باقری زاد گنجی، ۱۳۸۴: ۲)

خوارج از این جا به عنوان یک فرقه‌ی مذهبی دست به فعالیت زدند و مذهب خود را تحت عنوان وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر به وجود آوردند. (ر.ک مطهری: ۱۰۹)

خوارج پس از صفین

پس از پایان جنگ صفین، عده‌ای از خوارج با امام(ع) وارد کوفه شدند و گروهی در نخیله ماندند. رهبران خوارج نزد امام رفته و ایشان را دعوت به استغفار و بازگشت به معرکه کردند اما با مخالفت امام(ع) روبرو شدند و امام(ع) را تهدید به قتل کردند. (ر.ک نوروزیان، ۱۳۸۷: ۱۵۱ و ۱۵۲)

خوارج در ابتدا آرام بودند و فقط به انتقاد و بحث‌های آزاد اکتفا می‌کردند و برخورد امام علی(ع) با خوارج نیز در نهایت آزادی و دموکراسی و ملایمت بود و حتی حقوق آنان از بیت‌المال را می‌پرداخت. اما کم‌کم که از توبه‌ی امام(ع) مأیوس شدند روش خود را تغییر دادند و دست به طغیان و انقلاب زدند و امنیت راه‌ها را سلب کردند تا دولت را تضعیف کنند. با قیام مسلحانه‌ی آن‌ها علیه حکومت شرعی و اخلال به امنیت اجتماعی، امام(ع) به مقابله با آنان برخاست. (ر.ک مطهری: ۱۲۶ و ۱۲۷)

خوارج دارای ممیزاتی بودند که باعث دشواری و تردیدآوری مقابله با آنان می‌شد و غیر از امام علی(ع) احدی جرئت چنین اقدامی نداشت. ممیزاتی از قبیل:

۱. روحیه‌ای مبارز و فداکار داشتند و در راه عقیده‌ی خویش سرسختانه می‌کوشیدند.
۲. مردمی عبادت پیشه و متنسک بودند.
۳. خوارج مردمی جاهل و نادان بودند و حقایق را بد تفسیر می‌کردند.
۴. مردمی تنگ‌نظر و کوتاه‌دید بودند. (ر.ک مطهری: ۱۲۸-۱۵۰)

این موضوع اهمیت کار امیرالمؤمنین(ع) را بازگو می‌کند چنان‌که خود ایشان فرمود:

ای مردم! من بودم که چشم فتنه را کندم، و جز من هیچ کس جرأت چنین کاری را نداشت، آنگاه که امواج سیاهی‌ها بالا گرفت و به آخرین درجه شدت خود رسید... (نهج البلاغه، خطبه ۹۲: ۲۷۳)

امیرالمؤمنین(ع) در این خطبه به عنوان یک افتخار بزرگ برای خود می‌گوید: این من بودم و تنها من بودم که خطر بزرگی که از ناحیه‌ی خشکه‌مقدسان به اسلام متوجه می‌شد را درک کردم، پیشانی پینه‌بسته‌ی این‌ها و جامه‌های زاهد‌مآبانه‌شان و زبان‌های دائم‌الذکرشان و حتی اعتقاد محکم و پابرجایشان نتوانست مانع بصیرت من گردد. من بودم که فهمیدم اگر این‌ها پا بگیرند، همه را به درد خود مبتلا خواهند کرد. و اگر این وضع ادامه پیدا کند، فوق‌العاده خطرناک می‌گردد و جهان اسلام را به جمود و ظاهرگرایی و تحجری خواهد کشانید که کمر اسلام خم شود. مگر نه این است که پیامبر(ص) فرمود: دو دسته پشت مرا شکستند، عالم لابلای و جاهل مقدس‌مآب. (ر.ک مطهری: ۱۳۳)

پس از شکست حکمیت همه تصمیم به جنگ مجدد با معاویه داشتند ولی با فرار خوارج از کوفه به نهروان و تجمع آنان در آن منطقه و ایجاد شورش علیه حکومت اسلامی و قتل و غارت مردم و درخواست سپاهیان از امام علی(ع) مبنی بر اولویت بخشی به دفع فتنه‌ی خوارج، دستور حرکت به سوی نهروان توسط امام(ع) صادر شد. در این جنگ بسیاری از خوارج توسط امام(ع) امان داده شدند و بقیه خوارج که همچنان مصمم بر جنگ بودند، بجز نه نفر که فرار کردند، همگی کشته شدند. (ر.ک نوروزیان، ۱۳۸۷: ۱۵۸-۱۶۰)

یاران امام(ع) پس از پیروزی در جنگ نهروان تصور کردند که نسل خوارج منقرض شده است ولی امام(ع) در پاسخ آنان فرمود:

نه، سوگند به خدا هرگز! آنها نطفه‌هایی در پشت پدران و رحم مادران وجود خواهند داشت، هر گاه که شاخی از آنان سر برآورد قطع می‌گردد تا اینکه آخرینشان به راهزنی و دزدی تن در می‌دهند. (نهج البلاغه، خطبه ۶۰: ۱۱۱)

اما به آنان یادآور شد که:

بعد از من با خوارج نبرد نکنید، زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرد مانند کسی نیست که طالب باطل بوده و آن را یافته است. (نهج البلاغه، خطبه ۶۱: ۱۱۱)

امام علی(ع) پس از ماجرای حکمیت، خبر از آینده‌ی شوم خوارج داد. ایشان فرمود:

... آگاه باشید! به زودی پس از من، به خواری و ذلت گرفتار می‌شوید و شمشیر برنده بر شما مسلط می‌گردد، و به استبدادی دچار خواهید شد که برای دیگر ستمگران راه و رسم حکومت قرار خواهد گرفت... (نهج البلاغه، خطبه ۵۸: ۱۰۹)

این جمعیت بیش از یک قرن و نیم نپاییدند. منطق خشک و بی‌روح آن‌ها و خشکی و خشونت رفتار آن‌ها، مابینت روش آن‌ها با زندگی و بالاخره تهور آن‌ها که تقیه را حتی به مفهوم صحیح و منطقی آن کنار گذاشته بودند، آن‌ها را نابود ساخت. مکتب خوارج مکتبی نبود که بتواند واقعا باقی بماند، ولی این مکتب اثر خود را باقی گذاشت. افکار و عقاید خارجی‌گری در سایر فرق اسلامی نفوذ کرد و هم‌اکنون «تهروانی»‌های فراوان وجود دارند و مانند عصر امام علی(ع) خطرناک‌ترین دشمن داخلی اسلام هستند، هم‌چنان که معاویه‌ها و عمروعاص‌ها نیز همواره وجود داشته و دارند و از وجود «تهروانی‌ها» به موقع استفاده می‌کنند. (مطهری: ۱۱۵)

چنان که امام علی(ع) این موضوع را بیان می‌کنند:

همانا بدترین مردم هستید. شما تیرهایی هستید در دست شیطان که از وجود پلید شما برای زدن نشانه‌ی خود استفاده می‌کند و به وسیله‌ی شما مردم را در حیرت و تردید و گمراهی می‌افکند. (نوح‌البلاغه، خطبه ۱۲۷: ۲۴۱)

شاخص‌های جریان متحجر

التقاط فکری: متحجران مقدس‌مآب در صدر اسلام ابتدا صرفاً به صورت یک جریان سیاسی ظاهر شدند که کاملاً ابزار دست دیگران بودند، ولی پس از مدتی، به یک جریان فکری و اعتقادی التقاطی تبدیل شدند. (ر.ک سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۶۷)

۱. اختصاص دادن داوری به خدا: آنان با استناد به آیات ۴۴ سوره مبارکه مائده (وَمَنْ لَّمْ يَخُذْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ: و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده داوری نکنند، هم اینانند که کافرند) و ۵۷ سوره مبارکه انعام (إِنَّا لَنَحْكُمُ بِمَا نَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ لَهُ حُكْمٌ عَظِيمٌ: ما آنچه را که خواهیم حکم کنیم، خداوند حکیم است) و ۱۲۵ سوره البقره (وَمَا يَخُذُكَ اللَّهُ إِلَّا بِمَا كُنْتَ تَعْمَلُ: و خداوند تو را فقط به آنچه می‌کنی مجازات می‌کند) حکم قرار دهیم. (ر.ک سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۶۸) امام علی(ع) در خطبه ۱۲۵ نهج‌البلاغه در پاسخ خوارج که ماجرای حکمیت را نمی‌پذیرفتند قبل از ورود به شهر در نزدیکی کوفه فرمود:

ما افراد را داور قرار ندادیم، تنها قرآن را به حکمیت «داوری» انتخاب کردیم! (که آنها بر سر نیزه کرده و داوری آن را می‌خواستند) این قرآن، خطی است نوشته شده که میان دو جلد پنهان است، زبان ندارد تا سخن گوید، و نیازمند به کسی است که آن را ترجمه کند، و همانا انسانها می‌توانند از آن سخن گویند

۲. تکفیر مرتکب گناه کبیره: تا آن روز همه‌ی مسلمانان معتقد بودند مرتکب گناه کبیره مسلمان و مؤمن است، ولی مسلمانی فاسق که خداوند گناهش را کیفر خواهد داد. اما از آن تاریخ، خوارج مدعی شدند کسی که مرتکب گناه کبیره شود کافر است؛ اگرچه به اسلام ایمان قلبی داشته باشد و نماز بخواند؛ در نتیجه مال و جان‌ش احترام ندارد. از منظر آنان بین اسلام و کفر حد وسطی به نام نفاق وجود ندارد. آنان معتقد بودند عمل نیز جزء ایمان است و بنابراین گناه ایمان را از بین می‌برد. (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۷۳) امام(ع) در خطبه ۱۲۷ نهج‌البلاغه قبل از جنگ نهروان در سال ۳۷ هجری در ردّ این اعتقاد خوارج ایراد کرد:

پس اگر چنین می‌پندارید که من خطا کرده و گمراه شدم، پس چرا همه امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به گمراهی من گمراه می‌دانید؟ و خطای مرا به حساب آنان می‌گذارید؟ و آنان را برای خطای من کافر می‌شمارید؟ شمشیرها را بر گردن نهاده، کور کورانه فرود می‌آوردید و گناهکار و بی‌گناه را به هم مخلوط کرده همه را یکی می‌پندارید؟ در حالی که شما می‌دانید، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زناکاری را که همسر داشت سنگسار کرد، سپس بر او نماز گزارد، و میراثش را به خانواده‌اش سپرد، و قاتل را کشت و میراث او را به خانواده‌اش بازگرداند، دست دزد را برید و زناکاری را که همسر نداشت تازیانه زد، و سهم آنان را از غنائم می‌داد تا با زنان مسلمان ازدواج کنند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را برای گناهانشان کیفر

می‌داد، و حدود الهی را بر آنان جاری می‌ساخت، اما سهم اسلامی آنها را از بین نمی‌برد، و نام آنها را از دفتر مسلمین خارج نمی‌ساخت.

۳. انکار امامت: خوارج ضرورت وجود امام برای جامعه‌ی اسلامی را با شرایطی چون عدالت، اسلام‌شناسی، تدبیر، قرشی بودن و ولایت داشتن بر مسلمانان نفی می‌کردند. (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۷۷) امیرالمؤمنین(ع) در خطبه ۴۰ نهج‌البلاغه آنگاه که شعار خوارج را شنید که می‌گویند، لا حکم الا لله در سال ۳۸ هجری در مسجد کوفه فرمود:

«سخن حقی است، که از آن اراده باطل شد! آری درست است، فرمانی جز فرمان خدا نیست، ولی اینها می‌گویند زمامداری جز برای خدا نیست، در حالی که مردم به زمامداری نیک یا بد، نیازمندند...»

۴. نوع بیعت خوارج با عبدالله بن وهب راسبی در حروراء نشان می‌دهد آن‌ها که ابتدا ضرورت امامت را به کلی انکار کردن سرانجام دریافتند که بدون امام کارها سامان نمی‌یابد و ناچار، به امامت تن دادند؛ لیکن برای امام اختیارات محدود و موقتی قایل شدند و امام را به عنوان کسی که حاکم مسلمین است و بر مردم ولایت دارد نپذیرفتند. آن‌ها معتقد بودند زمانی که طرز فکرشان در جامعه استقرار یافت و امنیت برقرار شد، دیگر نیازی به حاکم نخواهد بود و مردم خود طبق اسلام عمل خواهند کرد. (ر.ک سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۷۸)

۵. کج‌فهمی: سران این جریان به دلیل سطحی‌نگری در فهم دین، آیات قرآن را غلط تفسیر می‌کردند و برداشت‌های نادرستی از معارف اسلامی ارائه می‌دادند و تفاسیر عمیق و دقیق دین را نیز متوجه نمی‌شدند و از همین رو، گرفتار التقاط و کج‌فهمی شدند. خوارج معمولاً شتاب‌زده تصمیم می‌گرفتند و زود از نظر خود بر می‌گشتند. آنان به‌جای ریشه‌یابی اشتباهات فاحش خویش و از بین بردن آن‌ها، فوراً با توبه از کرده‌ی خود تبراً می‌جستند و مشغول نهی از منکر دیگران می‌شدند و پیش از آن‌که خود را اصلاح کنند شور اصلاح جامعه به سرشان می‌افتاد. (ر.ک سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۷۹)

۶. لجاجت و تهور: خوارج به دلیل تعصب بیجا، هیچ تفسیر دیگری جز تفسیر خود از دین را حرمت نمی‌نهادند، و برداشت‌ها و باورهای دینی دیگران را بی‌درنگ رد می‌کردند، و از همین رو به لجاجت و استبداد رأی مبتلا شدند و با تهور و جسارت بر اساس عقاید فاسد خود به پندار خویش به اصلاح جامعه می‌پرداختند. آنان رفته رفته به جریانی بی‌منطق و خودسر تبدیل شدند که امنیت و اخلاق و فرهنگ جامعه را تهدید می‌کردند. (ر.ک سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۸۱)

خاستگاه سیاسی-فکری خوارج

۷. پرسش اصلی در این جا این است که اندیشه‌ی نفی حکومت و حکمیت در جامعه‌ی بشری و دعوت به اصل شورا یا رأی همگانی در اداره‌ی امور جامعه بدون آن که در شخصیت فردی یا در خاندان و یا قبیله‌ی خاص نهادینه و تثبیت گردد چگونه و از کجا در ذهن آنان جوانه زد؟ (ر.ک بیات، ۱۳۸۵: ۴۷)

۸. در خصوص خاستگاه سیاسی-فکری خوارج چهار فرضیه‌ی زیر قابل طرح و بررسی است:

۹. متأثر از آموزه‌های اسلامی مندرج در قرآن و سنت پیامبر(ص) بودند و قراء نقش عمده‌ای در پیدایی آن داشتند.

۱۰. از حیث مبانی سیاسی-فکری متأثر از تفکر و فرهنگ عرب پیش از اسلام بودند که بر اصالت جمعی و نه فردی استوار بود.

۱۱. متأثر از افکار و اندیشه‌های اصیل اسلامی نبودند بلکه وامدار سنت سیاسی-فکری بیگانه همچون دولت ساسانی و مزدکی بودند و چنین تأثیری از طریق اعرابی که از قرن‌ها پیش در کرانه‌های دو رود دجله و فرات و نیز کرانه‌های غربی و جنوبی حوزه خلیج فارس و تحت سلطه فکری-سیاسی دولت ساسانی می‌زیستند به دوره‌ی اسلامی نفوذ کرده بود.

۱۲. ریشه و مبانی پیدایی سیاسی-فکری خوارج آمیزه و التقاطی از سه فرضیه پیش گفته بود. (بیات، ۱۳۸۵: ۴۵)

۱۳.

فرضیه اول

رسول خدا(ص) ظهور چنین جریانی را پس از تقسیم غنایم غزوه حنین و اعتراض ذوالخویصره تمیمی پیش‌گویی فرموده بود:

«او را انصار و نظایر دیگری هم خواهد بود که هر يك از شما نماز و روزه‌ی خود را در برابر نماز و روزه‌ی آنها ناچیز خواهد شمرد؛ چنان آهسته قرآن می‌خوانند که گویی صدای آنها از استخوان‌های ترقوه‌شان فراتر نمی‌رود؛ با وجود این چنان از دین بیرون می‌روند (بمرقون من الدین) که تیر از هدف، و تیرانداز نگاه می‌کند و می‌بیند نه از پرتیر و نه از پیکان آن و نه از دنباله‌ی آن اثری نیست و...» (بیات، ۱۳۸۵: ۴۶)

و نیز امیرالمؤمنین(ع) به یاران خود فرمود:

«لا تقتلوا الخوارج بعدی فلیس من طلب الحق فاحطاه کمین طلب الباطل فادرکه...»

پس از من خوارج را نکشید، چه آن که به طلب حق درآید و راه خطا ببیماید همانند آن نیست که باطل را طلبد و بیابد. (نهج البلاغه، خطبه ۶۱)

می‌توان چنین استنباط کرد که خوارج در طلب حق بودند اما به سبب آن‌که از حیث موقعیت فرهنگی و سیاسی گروهی نوحاسته بودند و اکثریت قریب به اتفاق آنان در زمره‌ی صحابه جای نداشتند، از عمق تعالیم قرآن و نیز سنت رسول خدا(ص) بی‌خبر بودند. از این رو با وجود تمسک به قرآن از ظن و گمان خود پیروی و در نتیجه از معیارها و مبانی دینی و حتی اصول عقلانی تجاوز کردند و فهم دینی مبتنی بر ظن خود را مبنای همه‌ی جهت‌گیری‌ها و موضع‌گیری‌های فکری و سیاسی قرار دادند و سرسختانه بر آن اصرار و پافشاری کردند. (بیات، ۱۳۸۵: ۴۶)

فرضیه دوم

برخی خوارج را از قبایل گوناگون و از بدویان عرب و متأثر از تفکر آنان می‌دانند اما واقعیت‌های تاریخی خلاف آن را نشان می‌دهد. مشکل بتوان وجه تشابه کامل و عمیقی میان دیدگاه سیاسی خوارج که منکر حکومت و حاکمی تعیین شده از سوی امت بودند، با تفکر و سنت‌های سیاسی قبیله‌ای عرب پیش از اسلام که بر محور اشرافیت و گزینش شیخ قبیله استوار بود به دست آورد. (ر.ک بیات، ۱۳۸۵: ۴۷)

فرضیه سوم

آنچه بدیهی است این است که خوارج نه از میان گروه‌های مسلمان نخستین یعنی مهاجران و انصار برخاستند و نه وابسته به قبایل عرب ساکن در منطقه‌ی مرکزی جزیره‌العرب و نواحی هم‌مرز با شام بودند. آنان عمدتاً به قبایل عرب ساکن در اطراف حیره و کرانه‌های رود فرات و به طور کلی مناطق هم‌جوار با دولت ساسانی یا سرزمین‌های تحت استیلاء آن دولت وابسته بودند. شاید بتوان گفت اصل اشتراکی آیین مزدکی که توده‌ی مردم را بر ضد انحصارطلبی خاندان شاهی و اشراف جامعه‌ی ساسانی تحریک و به قیام وا می‌داشت، با آمیزه‌ای از مفاهیم اسلامی در قالب نظام اجتماعی و سیاسی عرب، جوهره‌ی اصلی فکر و اندیشه‌ی سیاسی خوارج را تشکیل می‌داد. (ر.ک بیات، ۱۳۸۵: ۴۷-۵۲)

فرضیه‌ی چهارم

این فرضیه که التقاطی از سه فرضیه پیشین و به صواب نزدیک‌تر است بیان می‌کند که خوارج متأثر از پاره‌ای از اصول فکری و سیاسی آیین‌های ایرانی خصوصاً مزدکی بودند که پس از ظهور و گسترش اسلام به

مناطق خارج از جزیره‌العرب، اصول فکری و سیاسی برگرفته از قوم ایرانی را با تفکر و فرهنگ قبیله‌ای خود از سویی و مفاهیم اسلامی از سوی دیگر درهم آمیخته و معجونی شگفت و پیچیده از اندیشه‌ی سیاسی را عرضه کردند که جز ایجاد بحران فکری، سیاسی و اجتماعی در تاریخ اسلام کاری از پیش نبردند. (ر.ک بیات، ۱۳۸۵: ۵۳)

نتیجه‌گیری

از مطالبی که ذکر شد، درس‌های زیادی می‌توان گرفت که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

- جاهلان مقدس‌مآب، بازیچه‌ی عالمان لابی‌الی قرار می‌گیرند؛ به عبارت دیگر عناصر ضد اسلامی، نیروی خود اسلام را علیه اسلام به کار می‌گیرند.
- لزوم تلاش در جهت استنباط صحیح از قرآن
- لزوم پیکار با نفاق
- اهمیت ولایت‌پذیری و لزوم تبعیت از ولی

منابع و مأخذ

- ۱) نهج البلاغه، سید رضی، ترجمه: دشتی، محمد، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین(ع)، انتشارات پرهیزکار، زمستان ۱۳۷۹، اول
- ۲) پیکار صفین، منقری، نصر بن مزاحم، ترجمه: اتابکی، پرویز، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵، سوم
- ۳) جریانات سیاسی در دوران امیرالمؤمنین(علیه‌السلام)، نوروزیان، رضا، انتشارات زمزم هدایت، بهار ۱۳۸۷، اول
- ۴) جریان‌شناسی فکری-سیاسی صدر اسلام، سلیمانی، جواد، نشر وثوق، ۱۳۹۵، چهارم
- ۵) بررسی مختصر زندگی سیاسی اسلام مجسم علی بن ابی‌طالب(ع)، بشارتی، علی محمد، انتشارات مجتمع فرهنگی عاشورا، ۱۳۹۱، اول
- ۶) جاذبه و دافعه علی(ع)، مطهری، مرتضی، نرم‌افزار نور مطهر
- ۷) ریزش‌ها و رویش‌ها، پورامینی، محمدباقر، انتشارات کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۵، سوم
- ۸) علل و زمینه‌های جنگ صفین و پیامدهای آن، باقری‌زاد گنجی، نبی‌الله، دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۸۴
- ۹) خاستگاه سیاسی و اجتماعی خوارج، بیات، علی، اسلام پژوهی، بهار و تابستان ۱۳۸۵، شماره دوم